

گفتار ششم:

تحکیم استالینیسیم

فصل اول:

تجدید سازماندهی، برای سلطهٔ تشکیلاتی

□ مرگ رضا رضایی، تسریع دگردیسی فکری

در بهار و تابستان ۱۳۵۲، قبل از کشته شدن رضا رضایی و در ارتباط با اختلافاتی که در داخل سازمان و مرکزیت آن - و عمدتاً در مورد عدم پیشرفت کارهای سازمان - وجود داشت، گروه‌هایی تحت عنوان «جمع‌های بررسی و تصمیم» تشکیل شد که وظیفهٔ بررسی اوضاع سازمان و مشکلات آن و اتخاذ راه‌حلی را برای خروج از بحرانی که در سازمان پدید آمده بود، بر عهده داشت. دو جلسه از این جمع‌ها در دوران حیات رضا رضایی تشکیل شد و پس از کشته شدن او و وقفه‌ای که دست داد، باز به کار خود ادامه داد.^۱

این جمع‌ها - تقریباً - در اواخر سال ۱۳۵۲ به کار خود پایان داد و خطمشی مرحله‌ای سازمان را تحت عنوان «مبارزهٔ ایدئولوژیک درونی، کادرسازی و تجدید آموزش کادرها» مشخص نمود. ترکیب مرکزیت نیز، که پس از رضا رضایی از بهرام آرام و تقی شهرام تشکیل می‌شد، با پیوستن شریف واقفی به آن، کامل شد.^۲

سازماندهی تشکیلات در آن زمان در سه شاخهٔ مشخص متمرکز شد، به این ترتیب که هر یک از

۱. گفت و گوها: عبدالله زرین‌کفش و احمدی روحانی، سازمان مجاهدین خلق: صص ۹۲ و ۱۱۰ - ۱۱۱ و ۱۱۸.

۲. همان. نیز پرونده حسین روحانی، ج ۳: ذیل «جمع‌های بررسی و تصمیم».

عناصر مرکزیت در رأس یک شاخه قرار گرفت. وظایف این شاخه‌ها هنوز چندان تفکیک شده نبود؛ شاخه‌های تحت مسئولیت **تقی شهبهرام** و **بهرام آرام** بیشتر وظایف آموزشی و سیاسی را به عهده داشتند؛ و شاخه **شریف واقفی** مسئولیت مشخص‌تر سازماندهی فعالیت سازمان در کارخانه‌ها را - که در آن زمان تازه به طور متشکل شروع شده و جدی گرفته شده بود - عهده‌دار بود.^۱

تفصیل مستند دیگری، در این خصوص، از **عبدالله زرین‌کفش** وجود دارد که دقیق‌تر به نظر می‌رسد. وی می‌گوید که در تحولات اواخر سال ۵۱ و اوایل سال ۵۲، زمانی که **رضا رضایی** مرکزیت سازمان را هدایت می‌کرد، از مسئولان سازمان دعوت شده بود که از شهرستان‌های مختلف به تهران بیایند، در یک‌جا جمع شوند و مجموعه‌ای از معضلات درون سازمانی را به بحث بگذارند.

در درجه اول، باید مرکزیت، گزارشی از کارش می‌داد که مورد بررسی قرار گیرد. بعد از این گزارش، بحث بر سر گروه‌هایی بود که به طور غیرمستقیم تحت رهبری سازمان بودند ولی مستقل کار می‌کردند. گزارش مرکزیت بیشتر حول و حوش جمع‌بندی تجارب امنیتی و نظامی، نحوه دستگیری‌ها و مسئله تنظیم و تکثیر دفاعیات بود که البته مورد انتقاد قرار گرفت. سایر مسئولین می‌گفتند چرا نیروی مرکزیت سازمان صرفاً صرف کارهای فنی سازمان می‌شود؟ چون مرکزیت مستقیماً تمام کارهای تهیه عکس و چاپ و صحافی دفاعیات را بر عهده داشت؛ و انتقاد به آن در این مورد بود که چرا مرکزیت دچار خرده‌کاری شده است؟! مثلاً، انتشار مجموعه دفاعیات به صورت مصور، که زیر نظر **رضا رضایی**، توسط **مهدی تقوایی** و **خلیل دزفولی**، چاپ و صحافی می‌شد از این موارد بود. ردگیری یکی از همین دفاعیات، به کشته شدن **رضا** و دستگیری **تقوایی** منجر شد.

انتقاد دیگر این بود که طی یک سال، که تشکیل گروه‌های مستقل و گروه‌های همه‌جانبه در دستور کار سازمان قرار گرفته است، عملکرد سیاسی و بار سیاسی این گروه‌ها با توجه به راندمانشان پایین است؛ که باز - به نوعی - به خرده‌کاری‌های مرکزیت برمی‌گشت.

گروه‌ها باید همه‌جانبه رشد می‌کردند؛ ولی از آنجا که مرکزیت آن زمان فقط مرکب از دو نفر بود (**رضا رضایی** و **بهرام آرام**) و کار دفاعیات هم وقت می‌گرفت، این گروه‌ها به حال خود رها شده بودند؛ و هر یک برای خود عملیات تدارک می‌دید. یک رهنمود سیاسی و تاکتیکی و استراتژیک هم از طرف سازمان

۱. گفت‌وگوها: **عبدالله زرین‌کفش**.

به این گروه‌ها داده نشده بود؛ دلیل این مسئله هم خیلی روشن بود، سازمان بعد از ضربه شهرپور، بار سیاسی‌اش را از دست داد؛ و عناصر مجزّب آن نیز دچار خرده‌کاری شده بودند و از بقیه هم کار بیشتری ساخته نبود. فی‌المثل یک گروه به این نتیجه می‌رسید که ماشین‌های ساواک را در پارکینگ بمب‌گذاری کند؛ گروهی دیگر می‌خواست در بعضی اماکن دولتی یا وابسته به امپریالیسم در شهرستان‌ها بمب بگذارد و مانند اینها... دیگر خطی از سوی مرکزیت وجود نداشت. و همین مورد انتقاد بود.

مسئله دیگری که در آن جلسات مطرح شد، نتیجه کار سازمان در وحدت با سایر گروه‌ها بود. در یک سند ساواک چنین آمده است: «اطلاعات واصله از چندی قبل مؤید این امر بود که در رده‌های رهبری دو سازمان براندازی و خرابکار فعال یعنی سازمان «مجاهدین خلق» وابسته به نهضت باصلاح آزادی (مذهبیون افراطی) و «چریک‌های فدایی خلق» (گروه کمونیستی وابسته به سازمان جنبش انقلابی مسلحانه ایران) زمینه و مقدمات یک ائتلاف به منظور ادامه مشترک فعالیت‌های موردنظر بوجود آمده است. خرابکاری‌ها و انفجارهایی که همزمان با مسافرت رییس جمهوری آمریکا به ایران از جانب گروه‌های موصوف صورت گرفت و متعاقب آن اعلامیه‌هایی که از طرف آنان در این زمینه انتشار یافته، مبین این نکته بود که دو گروه موصوف اقدامات مزبور را با هماهنگی کامل انجام و هر گروه از طرح و برنامه گروه دیگر اطلاع داشته است.

با توجه به این قرائن و شواهد یکی از منابع ارزنده ساواک بمنظور تعیین ماهیت این ائتلاف و شناسایی عوامل دو گروه انتخاب و توجیه، تا اجرای یک سلسله اقدامات عملیاتی و مراقبتی، در مسیر فردی بنام مصطفی شعاعیان متولد ۱۳۱۴ فارغ‌التحصیل رشته جوشکاری هنرسرایعالی و کارمند سابق هنرستان حرفه‌ای شماره چهار نازی‌آباد، قرار گرفت.

در تماس‌های مداومی که منبع با مصطفی شعاعیان گرفته نامبرده مطالبی عنوان نموده که مبین یک سلسله فعالیت‌های پنهانی حاد از جانب وی بوده و با احتمال زیاد عامل ارتباط و ائتلاف عناصر رهبری دو سازمان فوق‌الذکر نیز خود وی می‌باشد.^۱

بحث‌ها و جزواتی در این زمینه وجود داشت که برای اولین بار توسط همه مسئولین مورد مطالعه قرار گرفت. در آن روزها در صورت یک اشتباه تاکتیکی ممکن بود همه سازمان زیر ضربه دیگری برود و نابود

شود؛ به همین جهت تمام مسائل در اسرع وقت مورد بررسی قرار گرفت. نتیجه‌ای که گرفته شد این بود که مطالعات سیاسی، بیش از گذشته، در دستور کار اعضا قرار بگیرد. وقتی عملکردها محتوا نداشت و عملیات درخشنده‌ای نبود، معلوم بود بار سیاسی پایین آمده است.

پیرو این نتیجه‌گیری‌ها یک سازماندهی جدید به عمل آمد و عضوهایی که بار سیاسی بیشتری داشتند، مسئول اعضایی شدند که بار سیاسی کمی داشتند، یا اصلاً نداشتند و یا در زمینه‌های سیاسی و ایدئولوژیک نقیصی داشتند. گویا در روزهای آخر این نشست است که خبر فرار تقی شاهرام از زندان، به سازمان رسید.^۱

ترکیب خانه‌های مرکزی، که هر یک از سه عضو مرکزیت در یکی از آنها حضور داشت، بدین قرار بود: شاخه سیاسی: تقی شاهرام، طاهره میرزا جعفر علاف (مریم)، عبدالله زرین‌کفش و علیرضا سپاسی آشتیانی.

شاخه نظامی: بهرام آرام، سیمین صالحی، محمد ابراهیم (ناصر) جوهری و لطف‌الله میثمی (میثمی بعدها به این جمع پیوست).

شاخه کارگری: مجید شریف واقفی، لیلا زمردیان، وحید افراخته و محمد یزدانیان.

این ترکیب، تقریباً تا اواسط نیمه دوم سال ۱۳۵۳ دوام داشت؛ البته بجز شاخه نظامی که با حادثه ۲۷ مرداد ۵۳ (انفجار بمب در توالی یک مسجد در دست ناصر جوهری و انفجار بمب در خانه مرکزی که منجر به زخمی شدن میثمی و سیمین صالحی گردید و هر سه نفر اینها دستگیر شدند) ضربه دید.^۲

□ اولین تصفیة فیزیکی در سازمان

○ ترور جواد سعیدی^۳

محمد جواد پورسعیدی (حلاج نسب) فرزند غلامحسین در سال ۱۳۱۱ در یزد متولد شد. وی که در سال ۱۳۴۳ در بازار تهران به شغل بافندگی اشتغال داشت، از افرادی بود که پس از شهریور ۱۳۵۰

۱. گفت و گوها: عبدالله زرین کفش.

۲. پرونده حسین روحانی، پرونده جواد قانیدی: ذیل «مرکزیت و شاخه‌ها».

۳. مجموعه اطلاعات درباره جواد سعیدی و ترور وی پس از پیروزی انقلاب و به خصوص بعد از ضربه به مرکزیت پیکار تکمیل شد.

متواری شد. نامبرده یک بار در اول خرداد سال ۱۳۴۳ به اتهام مجروح کردن مأموران انتظامی دستگیر گردید و بعد از مدتی آزاد شد. مجدداً در تاریخ ۵۱/۹/۱۹ به اتهام ارتباط با سازمان دستگیر گردید. در اسناد پرونده سعیدی از سرانجام این بازداشت اطلاعی منعکس نشده است. **جواد سعیدی** در سال ۱۳۴۵ توسط **محمد حنیف‌نژاد** عضوگیری شد. در طول دوران فعالیت خود - تا ضربه شهرپور - با افرادی چون **حنیف‌نژاد**، دکتر **محمد میلانی** و **احمد رضایی** ارتباط داشت و چون در بازار تهران به کسب مشغول بود، در گروه بازار و روحانیت، فعالیت داشت و از محورهای مردمی جریان سازمان به شمار می‌رفت.^۱ پس از ضربه شهرپور، سعیدی مخفی شد و تحت مسئولیت احمد رضایی و سپس محسن فاضل قرار گرفت. منزل مخفی و سازمانی سعیدی اولین پایگاهی بود که رضا رضایی، پس از فرارش، در آنجا مستقر شد و بیش از دو ماه در آنجا ماند. شاید اولین رگه‌های مخالفت سعیدی با سازمان، بعد از برخوردهای مکرر با رضا پدید آمده باشد.^۲

پس از چند ماه سکوت در این مورد، جسته و گریخته گزارش‌هایی دال بر اظهارنظرهای انتقادآمیز سعیدی به سازمان و اعضای آن، به مرکزیت می‌رسید. در اواخر زمستان ۱۳۵۱ در نشستی که رضا رضایی عضو مرکزی و رهبر سازمان نیز در آن حضور داشته و گویا نشست به دعوت وی تشکیل شده بود - بر اساس شواهد و قراین قطعی - مسئله اعدام سعیدی، که قبل از آن نیز در مرکزیت مطرح شده بود، مورد اتفاق گرفت و تصویب شد. اطلاع دقیقی از محل زندگی او در دست نبود و به همین جهت **محسن فاضل** و **علیرضا سپاسی آشتیانی**، که هر دو در آن زمان از کادرهای درجه یک سازمان - بلافاصله پس از مرکزیت - بودند، موظف می‌شوند وی را بیابند و ترور کنند.^۳

سعیدی، در طول نزدیک به یک سال و نیم - از زمان جدایی تشکیلاتی تا پاییز ۵۲، در قم زندگی می‌کرد. در آنجا، با کمک یکی از روحانیون مرتبط با وی (حجة الاسلام رضوانی) به لباس روحانیت درآمد و با نام مستعار «سید حسن تقوی» زندگی مخفی اختیار کرد.

تا اینکه در شهریور ماه ۱۳۵۲، زمانی که ماه‌ها از کشته شدن رضا رضایی می‌گذشت و مرکزیت

۱. شروع فعالیت‌های سیاسی خلیل دزفولی از طریق آشنایی با سعیدی و تقوایی در جلسات «مکتب جعفری» و «مکتب المهدی» بود. خلاصه پرونده‌ها...: فقیه دزفولی، محمدعلی «خلیل».

۲. اظهارات وحید افراخته مندرج در پرونده جواد سعیدی.

۳. پرونده حسین روحانی: ذیل ترور جواد سعیدی.

سازمان مرکب از **تقی شهرام، بهرام آرام و مجید شریف واقفی** بود، یکی از اعضای سازمان به نام **مهدی موسوی قمی** به مرکزیت گزارش داد که «فردی با لباس روحانی، در خانه‌ای در قم، مشاهده شده است که به نظر می‌رسد مخفی باشد؛ چون اغلب اوقات در خانه به سر می‌برد و دیده شده است که گاهی لباس شخصی نیز می‌پوشد». در آن زمان اگر کسی در شرایط اختفا و زندگی غیرعادی به سر می‌برد، وابستگان سازمان موظف بودند وضعیت وی را گزارش نمایند تا در صورت امکان وصل شود. مرکزیت با بررسی گزارش مزبور، احتمال داد که این شخص، **جواد سعیدی** باشد. بدین منظور، محسن فاضل برای شناسایی به قم رفت و هویت وی را تأیید کرد.^۱

پس از ملاقاتی ظاهراً تصادفی، فاضل به سعیدی پیشنهاد کرد: «حالا که تو نمی‌خواهی با ما کار کنی، می‌توانیم وسایل اعزام تو را به خارج از کشور فراهم کنیم»؛ و قرار شد که سعیدی، برای مذاکرات نهایی، به تهران بیاید و در یک خانه سازمانی با مسئولان به مذاکره بنشیند. در تاریخ ۱۶ مهر ماه ۱۳۵۲ محسن فاضل با سعیدی در تهران ملاقات نموده او را به **بهرام آرام** تحویل داد و بهرام هم وی را به خانه‌ای در خیابان حشمت‌الدوله هدایت کرد. طبق اظهارات **وحید افراخته** و **سیمین صالحی** و با جمع‌بندی مجموعه اطلاعات و قراین، **جواد سعیدی** در زیرزمین خانه مزبور مورد اصابت گلوله‌ای از سوی یکی از اعضای مرکزیت با نام مستعار «علی» (**بهرام آرام**) قرار گرفت و پس از آنکه جسدش در یک کیسه برزنت پیچیده شد، به داخل اتومبیلی که بهرام آرام در آن بوده و رانندگی‌اش به عهده سیمین صالحی بوده منتقل گردید. جسد به اطراف سرخه‌حصار، اول جاده اُبعلی، برده و سوزانده شد و در چند نقطه دفن گردید.^۲

دو روز پس از این ترور، مسئولین و کادرها از اعضای تحت مسئولیت خود در مورد «فرد بریده‌ای که قصد دارد اطلاعات مربوط به سازمان را، پس از معرفی خود به ساواک، در اختیار رژیم بگذارد»، نظرخواهی کردند؛ برآیند مجموعه نظرات، ضرورت اعدام چنین شخصی بوده است.^۳

ساواک و کمیته مشترک، تا سال ۱۳۵۴، یعنی زمان دستگیری **وحید افراخته**، از این جریان مطلع نبودند. اما چون **افراخته** نام سعیدی را نمی‌دانسته، فقط به ذکر مشخصات وی اکتفا کرده بود. به همین

۱. اظهارات برادر جواد سعیدی در دادگاه تقی شهرام. خلاصه پرونده‌ها...: سعیدی، جواد.

۲. متن اظهارات سیمین صالحی، خلاصه پرونده‌ها...: صالحی، سیمین.

۳. پرونده جواد سعیدی: تک‌نویسی **وحید افراخته**.

دلیل جواد سعیدی همچنان تا سال ۱۳۵۷ تحت تعقیب ساواک بود.^۱

وحید افراخته، در جریان اعترافات مفصل و مشروح خویش، مطالبی نیز در مورد این ترور داخلی اظهار کرده است. آنچه افراخته نوشته، مبتنی بر نظر اعلام شده مرکزیت در مورد مقتول است و عمدتاً این توجیه را در بر دارد که فرد مزبور، در صدد معرفی خود به ساواک بوده است.

یکی از افراد گروه^۲، در سال (احتمالاً در بهار ۵۲)، تصمیم می‌گیرد خودش را به پلیس معرفی کند؛ زیرا از زندگی مخفی خسته شده و دلیلی برای «مبارزه» نمی‌بیند. گروه - بی‌درنگ - نقشه قتل او را می‌ریزد. بهرام آرام او را می‌بیند و می‌گوید: «از نظر ما، هرچند کار تو درست نیست ولی در عین حال چاره‌پذیر است؛^۳ اما لازم است مقداری با تو راجع به نحوه بازجویی، چیزهایی که از تو می‌دانند و خبرش از زندان به ما رسیده و چیزهایی که باید بگویی، صحبت کنیم.» آن فرد قبول می‌کند. بهرام آرام چشم‌های او را بسته، به وسیله اتومبیل، به یک منزل تیمی می‌برد؛ سپس او را وارد زیرزمین منزل کرده روی یک صندلی می‌نشانند. فرد، که وضع را غیرعادی می‌بیند، به وحشت می‌افتد و رنگش سفید می‌شود. بهرام اسلحه‌اش را از کمر می‌کشد و گلوله‌ای از پشت سر به مغز او شلیک می‌کند. گلوله از چشم راست او خارج می‌شود؛ خون فواره می‌زند و کف زیرزمین را پر می‌کند.

... سعی می‌کنند وحشت ناشی از آدم کشتن را از خود دور کنند. پتویی دور سر او می‌پیچند؛ سپس با قساوت قلب یک جنایتکار حرفه‌ای بدنش را تکه‌تکه کرده در رختخواب می‌پیچند و می‌برند می‌گذارند در صندوق عقب اتومبیل و به سمت بیابان‌های تهران پارس حرکت می‌کنند. در آنجا روی او بنزین و مواد آتشزای کلرات ریخته جسدش را به آتش

۱. خلاصه پرونده‌ها... سعیدی، جواد.

۲. وحید افراخته در پاورقی نوشته خود درباره فرد مورد اشاره افزوده است: «این فرد دارای مشخصات زیر است: بهرام می‌گفت «اغلب سمپات‌های بازاری گروه را می‌شناسد. مدت‌ها ارتباطش قطع بود و ما نگران بودیم که نکند خودش را معرفی کند. سمپات‌های بازاری نیز از تصمیم او خبر داشتند و از لو رفتن خودشان می‌ترسیدند؛ بعداً به آنها گفته شد که او را فرستاده‌ایم خارج» در میان افراد با سابقه گروه نیز فرد سرشناسی است. به بهرام گفتم چرا این جریان را برای اعضا مطرح نکردید؟ گفت: «از نظر اطلاعاتی، نمی‌خواستیم پلیس بفهمد چه کسی کشته شده؛ و آن وقت [موقع دستگیری] در بازجویی، بیشتر کارها را تقصیر او انداخته و فرد مهمی قلمداد کنیم. اگر حتی می‌گفتیم فردی با این مشخصات سمپات‌های گروه را می‌شناسد، بیشتر اعضا می‌فهمیدند چه کسی کشته شده.» آیا این فرد از نزدیکان حنیف‌نژاد یا احمد رضایی نیست؟ تقی شهرام در تصمیم‌گیری شرکت داشته است.»

۳. اصل: «چاره‌ناپذیر».

می‌کشند.^۱

به رغم اعترافات افراخته، ساواک فقط به ماجرای قتل و تصفیه داخلی به صورت مبهم پی برد و تصورش این بود که عناصری از شرکت‌کنندگان در این ماجرا را در اختیار ندارد؛ تا اینکه در مهرماه ۱۳۵۴، گزارشی از یک منبع داخلی در زندان کمیته مشترک به دست مسئولان رسید که نشانگر نقش سیمین صالحی در این جنایت بود. این گزارش، بازجویی مجدد وی را در پی داشت. چکیده این بازجویی در گزارش ساواک بدین صورت درج شده است:

[...]

درباره: سوزنیدن بسته مشکوک

سیمین صالحی، عضو مسلح و دستگیر شده گروه به اصطلاح مجاهدین خلق ایران [...] در ادامه تحقیقات اظهار می‌دارد: «در اواسط سال ۵۲، به اتفاق بهرام آرام (تروریست فراری) و یک نفر دیگر، به خانه‌ای واقع در خیابان حشمت‌الدوله رفتیم؛ و من دو تخته چادر شب را به هم دوختم و شیئی را بهرام و رفیق دیگر در آن پیچیده و در یک موقعیت در داخل صندوق عقب اتومبیل پیکان گذاشته و به اتفاق پس از تهیه بنزین به جاده مازندران، نرسیده به سرخه حصار - دوره آزمایش رفتیم و بسته را آتش [زده] و از بین بردیم.» نظریه: با عرض مراتب فوق و عطف به اینکه برابر سوابق موجود، در طول مدت فعالیت بهرام آرام (تروریست فراری) به اتفاق مجید شریف واقفی (معدوم)، فردی از اعضای گروه که تاکنون مشخصات او مشخص نشده، کشته و سوزانیده شده است و به احتمال قوی بسته آتش زده شده توسط سیمین صالحی و دیگران همان شخص می‌باشد، لذا تقاضا دارد در صورت تصویب اجازه فرمایند:

- ۱- با استفاده از وجود متهم، منزل شناسایی تا در صورت تخلیه، با استفاده از ساکنین و صاحب منزل، نسبت به شناسایی افراد خرابکار اقدام گردد.
- ۲- سه اکیپ واحد اجرایی، در معیت متهم، نسبت به شناسایی محل از بین بردن جسد و در صورت امکان کشف بقا [یا] جسد اقدامات لازم معمول گردد. [...]»^۲

چند روز بعد، در ۱۴ آبان ماه ۱۳۵۴، گزارشی از زندان کمیته مشترک به مسئولان رسید که حاکی از حساسیت سیمین صالحی در مورد این اعتراف و تلاش وی برای انتقال خبر «سوختن» این ترور به

۱. اعترافات وحید افراخته، خلاصه پرونده‌ها... افراخته، وحید.

۲. گزارش «منوچهر و وظیفه‌خواه» (معروف به منوچهری) بازجوی ساواک به مسئولان بالاتر، در تاریخ ۵۴/۸/۳.

بیرون از زندان (سازمان و مرکزیت آن) بود. در قسمتی از این گزارش آمده است:
سیمین صالحی، در یک گفت و گوی دوستانه و خصوصی داخل زندان کمیته، اظهار داشت:
«بازجوییم مرا زیاد می‌زند و امروز هم اعتراف به خانه‌ای نمودم که بسته بزرگی به اتفاق
بهرام آرام و یک نفر دیگر - که او را [چشم بسته به آنجا بردم - از آن] خارج [کردیم] و در
خارج از تهران، آن را آتش زدیم [...] با اکیپ رفتم و منزل را نشان دادم.»
آن‌گاه به یکی از افراد مورد اعتماد خود، آهسته گفت: «اگر تو به زندان قصر انتقال داده
شدی و شخصی مورد اعتماد پیدا کردی، جریان اعتراف من درباره خانه و بسته آتش زده
شده را بازگو کن تا به گوش بچه‌های بیرون برسد.»^۱

نخستین بار، ابتدا در مهر ماه ۱۳۵۷ و سپس در نیمه اول سال ۱۳۵۸، عناصر مارکسیست سازمان،
نخست در «اطلاعیه بخش مارکسیستی لنینیستی سازمان مجاهدین خلق ایران» و مجدداً در جزوه‌ای که
با نام «سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر» منتشر کردند و موضوع آن، شرح اختلافات و انشعابات
درونی عناصر مارکسیست شده مجاهدین خلق بود - ضمن انتقاد بر عملکرد تقی شهرام و باند وی در
مورد ترورهای داخلی - از ترور «جواد سعیدی» دفاع کردند و مدعی شدند که وی و یک ترور شده دیگر
قصد معرفی خود به ساواک را داشته‌اند.^۲ پس از انتشار این جزوه، خانواده جواد سعیدی که تصور
می‌کردند وی توسط رژیم شاه به قتل رسیده است، در سال ۱۳۵۸ به آیه‌الله طالقانی مراجعه و در این
مورد از ایشان چاره‌جویی کردند. بنا بر آنچه در یکی از جزوات مربوط به یادنامه آیه‌الله طالقانی آمده،
ایشان از مسئولان سازمان در این مورد توضیح خواست و آنها در پاسخ، صریحاً ادعا کردند که سعیدی
قصد معرفی خود به ساواک و لودادن اطلاعاتش را داشته است.^۳ اما هیچ سند یا شهادت مستقل و
معتبری مبنی بر اینکه سعیدی چنان تصمیمی داشته وجود ندارد و حتی چه بسا علت اینکه از مرتب‌ترین با
خود درخواست کرده بود ردهای خود را پاک کنند، این بوده که در صورت دستگیری احتمالی، از طریق
وی کسی لو نرود. طبق اسناد ساواک، نامبرده پس از دستگیری دوم در سال ۵۱ تا سال ۵۷ تحت تعقیب

۱. گزارش منبع ساواک از درون زندان زنان مبتنی بر اظهارات سیمین صالحی.

۲. اطلاعیه بخش مارکسیستی لنینیستی سازمان مجاهدین خلق ایران / مهرماه ۱۳۵۷، ص ۱۵: «لازم به تذکر است
که دو تن دیگر به نام‌های علی میرزا جعفر علاف و جواد سعیدی در سازمان اعدام شده‌اند. اعدام آنها در این رابطه
بوده است که آنها درصدد آن بوده‌اند که خود را به رژیم معرفی نموده و نتیجتاً اطلاعات خویش را در اختیار او قرار
دهند.»

۳. پدر طالقانی: صص ۲۱-۲۴.

قرار داشته و هیچ‌گونه اطلاعی از وی در پرونده‌اش وجود ندارد. ولذا قصد معرفی خود و همکاری با پلیس قطعاً منتفی بود و تصفیۀ وی جنبه سازمانی و اعتقادی داشته است.^۱

جواد قائدی، از کادرهای سازمان، که در سال‌های پس از بحران ۱۳۵۴ در مرکزیت نیز حضور یافت و از عوامل مطیع تقی شهرام بود، روایتی مشابه مرکزیت از ترور سعیدی دارد که نظر به برخی اطلاعات مندرج در آن قابل توجه است.

جواد سعیدی، که از سمپات‌های بازاری و فعال بود، در حدود سال ۵۱ بریده و تصمیم به کناره‌گیری از فعالیت می‌گیرد؛ و چون از نظر ساواک لو رفته بود، برای عادی کردن وضع خود و بازگشت به زندگی علنی، با مراجعت به سمپات‌های سازمان از آنها می‌خواست که ردپاهای خود را پاک کنند تا او بتواند خود را به ساواک معرفی کند.^۲ بدیهی بود که با توجه به سابقۀ فعالیت او و شناسایی وسیع از سمپات‌های علنی سازمان، چنین پاک کردن ردهایی امکان‌پذیر نبود؛ به همین علت سازمان و مرکزیت آن تصمیم به ترور وی می‌گیرد که این تصمیم در تابستان ۵۱ گرفته شد و اجرای آن به کاظم ذوالانوار واگذار می‌شود. اما با ضرباتی که سازمان در اواخر تابستان و پاییز ۵۱ می‌خورد و از جمله دستگیری ذوالانوار، این تصمیم عملی نشده و اجرای آن به تعویق می‌افتد. سپس در بهار سال ۵۲ یک بار دیگر ترور سعیدی در دستور کار قرار می‌گیرد؛ که باز هم با ضربه [به] رضا رضایی به عمل در نمی‌آید. در پاییز ۵۲ و به دنبال تصمیم نهایی سعیدی برای معرفی خود به ساواک و نیز تأکید ذوالانوار از داخل زندان در مورد ترور وی، این اقدام به طور جدی در دستور قرار گرفته و این بار به اجرا درمی‌آید.^۳

۱. پروندۀ محمدجواد پورسعیدی (حلاج نسب).

۲. همان‌گونه که در متن اشاره شد، به جز ادعای افراد مرتبط با ترور سعیدی، قرینه و یا مدرک معتبری برای اثبات این موضوع در دست نمی‌باشد.

۳. روزنامه ابرار، ۱۳۶۹/۴/۳۰؛ ص ۲. پرونده جواد قائدی: ص ۴۹.

عینی محرمانه

خلاصه پرونده انفرادی

شماره ۸۳۹۹ / شماره ۳۳۳ به ۱۵۴۵ / تاریخ تشکیل پرونده ۷/۲۷/۵۰

از تاریخ ۱۷/۹/۵۰

	استحضات : شهرت پر سرچر نام گرجار	نام پدر و جنسیت
	محل صدور	تاریخ تولد
	نام و شهرت پیشین	محل تولد
	شهرت قبلی (بازکر تاریخ)	تاریخ نامت
دین	محل	ملاقات شده
نام های دیگر (اگر دارد)	محل کار	شماره تلفن

۲- طت تشکیل پرونده خلاصه سابقه شخص بازکر نوع - تاریخ و محل فعالیت و وضع فعلی

نام مرد و همسر از کشور در تهران و در ایران و از او خبر ندارم و گفتم که در ایران است

۳- سوابق در الکک نوع انجام	تاریخ بازداشت	سرانجام کار
ب - نوع اتهام	تاریخ بازداشت	سرانجام کار
ب - نوع اتهام	تاریخ بازداشت	سرانجام کار

۴- سا کرتها :

الف کشور	شهرات	تاریخ	طت	مدت	مرز خروجی
ب - کشور	شهرات	تاریخ	طت	مدت	مرز خروجی
ب - کشور	شهرات	تاریخ	طت	مدت	مرز خروجی
ب - کشور	شهرات	تاریخ	طت	مدت	مرز خروجی

عینی محرمانه

بقیه در پشت صفحه

۱۴۷۰